

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

ما در بحث تربیت طبیعی و جسمانی به سه مقوله رضاع و حضانت و انفاق اشاره کردیم و در فقه نیز موجود است اما اکنون به بحثی برمی‌گردیم که بیرون از بحث تربیت جسمی و ... است و برمی‌گردیم به بحثی که در آن جا به تربیت خانوادگی اشاره کردیم.

پدر در قبال فرزندان هم وظائفی دارد و هم ولایتی دارد یعنی در قبال زندگی آن‌ها و رسیدگی به امور آن‌ها و هزینه‌های زندگی آن‌ها وظائفی دارد که ما تا حدودی در بحث رضاع و حضانت و انفاق به آن‌ها اشاره کردیم و از طرف دیگر پدر ولایتی دارد که این ولایت فی‌الجمله مسلم است. مثلاً ولایت بر ازدواج امری است که در کتاب نکاح هم آمده است یعنی پدر و جد پدری ولایت بر نکاح دارند و اگر بر فرزندان کوچک خود عقد و ازدواجی جاری کنند در روایات آمده است که نافذ است بنابراین فی‌الجمله از آیات و روایات برمی‌آید که پدر و احیاناً مادر در قبال خانواده و فرزندان یک وظائفی دارند و درعین حال ولایتی هم دارند و ولایت هم به این معناست که حق تصرف دارند و می‌توانند تصرفاتی در حوزه زندگی فرزندانشان کنند و می‌توانند مانع از تصرف دیگران شوند مثلاً در پرورش و اموال و ازدواج او نوعی ولایت و حق تصرف دارد و به همین دلیل یکی از کسانی که نوعی ولایت دارد و از اولیا به حساب می‌آید پدر است. این بحثی است که فی‌الجمله در آن سخنی نیست که پدر هم یک نوع وظایف الزامی و رجحانی در قبال خانواده بر دوش دارد و درعین حال یک نوع ولایت و حق تصرف و تداخلی در شئون زندگی فرزندان دارد اما این که تا چه سالی و در چه حدی این‌ها محل بحث است که باید به آن‌ها توجه کنیم.

در اینجا می‌خواهیم بدانیم وظایف و ولایت پدر و خانواده چه دلیلی دارد و حدود آن چیست؟

در باب وظائفی که پدر و خانواده دارد ما اندکی بحث کردیم و در مورد ولایت هم بحث زیادی نکردیم و در اینجا

می‌خواهیم ببینیم این ولایت چه دلیل و دامنه‌ای دارد؟

محدوده ولایت پدر

به نظر می‌آید که در مورد اصل ولایت پدر به عنوان سرپرست خانواده می‌توانیم تا قبل از بلوغ و رشد بر پدر ولایتی قائل شویم یعنی ولایت در همه شئون که این کودک دارد مثلاً این ولایت مطلق در مقابل ولایت بر نکاح است که پدر ولایتی بر نکاح فرزند دارد که در روایات هم آمده است که اگر پدر فرزند خود را در حال صغر به عقد دیگری

درآورد نافذ است و بعد از بلوغ او هم این نافذ است منتها این که حق فسق و طلاق دارد محل بحث است یا مثلاً می‌تواند در اموال او تصرفی کند. منتها با قیودی که دارد مثلاً می‌تواند اموال او را بخرد و بفروشد و تصرف کند، ولایت فی‌الجمله پدر بر فرزند، در فقه امر محرز است که ما در اینجا موارد ریز را بحث نمی‌کنیم چون یکی از اولیای عقد در نکاح پدر است و این بحث در آنجا آمده است و روایات معتبری دارد و تفصیل آن محل بحث است ولی فی‌الجمله مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ و همه فقها این است که یکی از اولیای عقد پدر است همان طور که فی‌الجمله مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ است که در اموال او هم می‌تواند تصرف کند مثلاً اموال این کودک تا قبل از بلوغ و رشد مال اوست و او می‌تواند در آن دخل و تصرف کند البته با حدود و قیودی که در روایات معتبر داریم.

مفهوم ولایت در خانواده

در اینجا گویا ما در اول بحث تربیت خانوادگی هستیم، اولین بحث‌هایی که مطرح می‌شود این است که آیا در فضای خانواده ولایتی وجود دارد؟ و معنای ولایت یعنی حق تصرف و حق سرپرستی و حق دخالت ولو این که او اذن ندهد یعنی مشروط به اذن او نیست یعنی نوعی قیمومیت دارد و می‌تواند تصرف و دخالت کند و امر و نهی و اقدام کند و مواردی از آن مثل اولیای عقد در نکاح داریم یا در اموال او در جاهای دیگر فقه داریم و اینکه در کتاب حجر می‌گویند کودک محجور است. در آنجا می‌گویند که پدر ولی او است بنابراین این بحث هم با اولیای عقد ارتباط دارد هم با کتاب الحجر ارتباط دارد و هم ممکن است با بعضی از جاهای فقه ارتباط داشته باشد.

ولایت مطلقه پدر

در اینجا سؤال ما این است که آیا می‌شود یک ولایت کلی و مطلق برای پدر در امور فرزند اعم از امور آموزشی و تربیتی و اقتصادی و اجتماعی و ازدواج در نظر گرفت یا این که باید مقید باشیم در محدوده‌هایی که دلیل خاص داریم؟ ما در اینجا می‌خواهیم با دو طریق یک نوع ولایت مطلقه‌ای را برای پدر اثبات کنیم و این نظیر مطلبی است که حضرت امام در ولایت فقیه طی کردند و استدلال اول ما از همان قبیل است و مدعی ما این است که پدر یک نوع ولایت مطلقه‌ای بر فرزندانش دارد البته مادام که به مرحله بلوغ و رشد نرسیده‌اند و ولایت مطلقه‌ای دارد که در شئون مختلف او می‌تواند تصرف کند و اعمال مدیریت کند و دیگران حقی ندارند.

ادله وجود ولایت پدر

می‌دانیم که در فقه اصل عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر است و این را همه قبول دارند و هر جا در ولایت کسی بر کس دیگری شک کنیم، اصل عدم ولایت است و اثبات ولایت دلیل روشنی می‌خواهد و در اینجا باید ببینیم مطلقاً و قاعده عامه و کلی داریم یا نه اگر نداشته باشیم دایره ولایت پدر در محدوده جاهایی قرار می‌گیرد که دلیل داریم و در جاهایی مثل اموال و ازدواج و... دلیل داریم ولی اگر قاعده کلی شد خیلی فرق می‌کند در کنوانسیون‌های حقوق کودک آمده است که در دوران کودکی نوع تعلیم و آموزش کودک حق پدر و در اختیار او است و او هر طور می‌خواهد می‌تواند اقدام کند البته شرایط و حدودی دارد و در ولایت مطلقه فقیه هم ولایت مطلقه حتماً قید و شرطی دارد ولی اصل بر این است که یک نوع سیانت و حاکمیت و حق نفوذ و حق تصرف و مدیریت این شخص را دارد و اصل عدم ولایت است مگر این که ثابت شود.

روش‌های اثبات ولایت مطلقه پدر

الف. الغای خصوصیت از سایر موارد

ما در اینجا می‌توانیم چند راه را برای اثبات یک نوع ولایت کلی برای پدر ذکر کنیم: راه اول شبیه راهی است که حضرت امام و بزرگان در ولایت فقیه طی کردند و آن الغای خصوصیت از موارد است یعنی یکی از راه‌هایی که حضرت امام طی کردند این است که می‌گویند ما از اول تا آخر فقه که مراجعه کنیم، مواضع و موارد زیادی را شاهدیم که در آنجا حق تصرف و دخالتی به فقیه به عنوان نائب امام زمان داده شده است که این راهی که در آن جا طی شده است و چون مطلقاتی که در مسئله است غالباً خیلی معتبر نیست و برای اثبات ولایت فقیه یک راه این است که می‌گوید ما اگر به طور موردی این‌ها را در کنار هم قرار دهیم مساعد با این است که همه این‌ها مبتنی بر یک قاعده کلی است که موارد به آن ارجاع می‌شود و نظیر این در باب قرعه هم وجود دارد الْقُرْعَةُ بِكُلِّ أَمْرِ الْمَشْكَلِ این دلیل سند معتبری ندارد ولی در فقه موارد زیادی می‌توانیم پیدا کنیم که در هر جا به مشکلی برخورد کردند امام می‌گوید قرعه بزنید و لذا ما می‌توانیم از این موارد الغای خصوصیت کنیم و بگوییم جمع این‌ها اشاره به قاعده کلی دارد. الغای خصوصیت و تنقیح مناط دلیل می‌خواهند و اصل عدم این‌ها است و گرنه قیاس است ولی ما می‌گوییم وقتی که این مجموعه را کنار هم قرار دهیم عرف می‌تواند اطمینانی پیدا کند که شئون این کودک دست اوست این یک دلیل است که البته به اطمینان شخص فقیه است و قاعده اصولی ندارد و بیشتر یک نوع اطمینان است و در ولایت فقیه هم همین طور است و این استدلال در واقع تجمیع موارد و الغای خصوصیت و تنقیح مناط و استنباط قاعده کلی است مثلاً در قاعده قرعه هم همین طور است

البته باید تنقیح مناط و الغای خصوصیت را باید مطمئن شد این یک راه است که البته به تنقیح مناط و الغای خصوصیت برمی‌گردد و بعضی از موارد آن هم قطعاً اولویت دارد مثلاً در ازدواج ولایت دارد و می‌تواند کودک را به دیگری عقد کند و در صورتی که تا این حد نفوذ دارد که می‌تواند او را به عقد دیگری درآورد پس می‌تواند برای او معامله‌ای انجام دهد البته در معامله دلیل هم داریم ولی اگر دلیل هم نبود باز به طریق اولی می‌توانست این کار را کند یا می‌تواند او را به رشته فیزیک و یا ریاضی ببرد.

یک راه دیگر مجموع روایاتی است که شاید تک‌تک آن‌ها معتبر نباشد ولی مجموعه آن‌ها مجموعه خیلی محکمی است و این دو راه است که در ولایت فقیه طی می‌شود و بعید نیست که ما در باب پدر چنین چیزی را بتوانیم بگوییم یعنی حق تصرف امور و شئون گوناگون کودک دست پدر است، این یک راه است که هم می‌شود الغای خصوصیت از موارد کرد و حتی تنقیح مناط کرد و احیاناً به فهمی و اولویت بگوییم یعنی وقتی می‌گوییم در ازدواج آینده او می‌تواند دخالت کند و در اموال او می‌تواند دخالت کند و... قاعداً ولایتی دارد که می‌تواند در همه امور تدبیر کند و حق شرعی اوست و می‌تواند دخالت کند و این راه واقعاً راه بعیدی نیست برای اینکه ما مواردی که می‌گوییم حق تصرف به پدر داده شده است و تصرف او جایز و نافذ شمرده شده است و حق مزاحمت دیگران در آن نیست و حتی تصرفاتی مثل عقد که به آینده هم تسری پیدا می‌کند به او داده شده است این موارد خصوصیتی ندارد یعنی در همه شئون او حق تصرف دارد بلکه مثل عقد و مال و ... ممکن است نوعی اولویت برای بعضی موارد دیگر درست کرد.

ب. حکم و سیره عقلا

استدلال دوم ارتکاز و حکم عقلایی است که این یک امر بسیار جاافتاده است که در اذهان و احکام عقلایی شئون مختلف فرزند دست پدر است یعنی این که کجا ساکن شود و چه بخواند و چطور رشد کند و... و اینکه در مسئله عقد دلیل آمده است به خاطر این است که به ذهن می‌آید شاید حق این کار را نداشته باشد و شاید کمی خلاف برداشت عقلایی ما است که از الآن کودک را به عقد دیگری درآورد و آن استدلالات به خاطر مسئله خاص است و می‌خواهد بگوید همان فهم و ارتکاز عقلایی را از همه شئون تعمیم بده و چنین شأن ازدواجی در بادی نظر خیلی بعید است و به نظر می‌آید این ارتکاز و حکم عقلایی در زمان شارع نیز وجود داشته است و این خیلی جاافتاده‌تر از سیره‌هایی است که در آن زمان بوده است و با عدم ردع می‌گوییم شارع آن را قبول داشته است و این هم سیره بوده است و هم سیره عقلاست و سیره عقلا این بوده است که امور کودک دست پدر بوده است و حکم عقلایی نیز در اینجا وجود دارد و

می‌گوید پدر است که قائم به امر او است و حکم عقل است که بالاتر از حکم عقلایی است و عقل می‌گوید او که نمی‌تواند خود تدبیر کند، باید کسی متکفل باشد و این متکفل کسی غیر از پدر نیست.

بنابراین هم سیره، هم ارتکاز عقلا و هم حکم عقل این را بیان می‌کنند که شئون کودک دست پدر است و دیگران نمی‌توانند مزاحمت ایجاد کنند. به نظر می‌آید این دو استدلال همدیگر را تکمیل می‌کنند: یکی این که ما می‌توانیم از مواردی که در روایات، ولایتی به پدر داده شده است الغای خصوصیت کنیم و دیگر این که حکم عقل و عقلا هم در اینجا وجود دارد و این دو همدیگر را تکمیل می‌کنند و وقتی کنار هم قرار گیرند دلیل محکمی بیرون می‌آید یعنی سیره عقلا و ارتکاز عقلا و حکم عقلا و عقل به اضافه مواردی که به طور خاص بر آن‌ها دلیل وارد شده است و در آن دلیل‌ها حصری وجود ندارد بلکه در آن جایی که دلیل وارد شده است مواردی است که ممکن بود در سیره عقلا بعید باشد.

ولایت فقیه

در واقع این سیره را تعمیم داده است و البته در باب ولایت فقیه غیر از این دو بیانی که در اینجا گفته شد سه بیان کلی وجود دارد: یکی تجمیع موارد است و الغای خصوصیت در جایی است که حقی به حاکم و ولی داده شده است و دومی حکم عقلا و حکم عقلی است برای اینکه جامعه حاکم می‌خواهد و این حاکم باید حاکم شرعی باشد و البته در آنجا روایاتی هم داریم که در اینجا به شکل عام و مطلق نداریم منتها سند و دلالت هر کدام بحثی دارد ولی جمع آن‌ها نوعی اطمینان حاصل می‌کند؛ اما یک برتری که در اینجا نسبت به آنجا وجود دارد این است که در اینجا این ارتکاز و سیره خیلی جاافتاده است و این که شرعی و عقلایی باشد نیست و این قاعده در همه جوامع و ادیان و مذاهب و عرف‌ها وجود دارد بنابراین در ولایت فقیه ما از سه زاویه وارد می‌شویم: یکی تجمیع مواردی است که ولایت به آن داده شده است و الغای خصوصیت است و یکی مجموع روایاتی است که ضعف سندی و دلالتی دارد ولی مجموع آن‌ها نوعی اطمینان حاصل می‌کند و دیگری حکم عقلی است.

ولایت پدر بر فرزند

در اینجا ما مجموع روایات به آن صورت نداریم ولی دو زاویه دیگر را داریم به اضافه این که حکم سیره و حکم عقلایی در اینجا خیلی قوی بوده است چون خالص این که در عقلا وجود دارد که پدر در شئون فرزند حق تصرف دارد، شرعاً قبول داریم ولی در آن جا عقلا می‌گوید حاکمی می‌خواهد و حکومت لازم است و اگر ما این را بپذیریم

یک نوع ولایت مطلقه و حق تصرف در شئون گوناگون فرزند برای پدر می‌توانیم اثبات کنیم و این در چارچوب حدودی است که شرع تعیین کرده است، این در باب ولایت پدر است البته این که حدود این ولایت چیست یا دامنه آن تا چه سنی است بحث‌هایی دارد که بعداً به ترتیب بحث می‌کنیم.

وجوب رعایت ولایت پدر

این ولایت که حق تصرف است و نفوذ تصرفات اوست و عدم جواز مزاحمت دیگران است، پایگاه محکمی دارد که در فقه باید به آن توجه کرد و تفصیل آن را بعداً بیان می‌کنیم. در اینجا او یک ولایت و نفوذ تصرف و جواز تصرف دارد که همه باید آن را رعایت کنند و چون خود کودک تکلیف ندارد نمی‌توانیم بگوییم بر او واجب است و اگر تکلیف داشت بر او واجب بود و دیگران هم باید این حریم را حفظ کنند که این معنای ولایت است.

قواعد فقه التربیه

مسئله دیگری که قبلاً بحث کردیم این است که گفتیم وظیفه او حضانت و انفاق است و چیزی که در روایات آمده است مبتنی بر نگاه عقلایی و عرفی است یعنی اگر روایتی هم نداشتیم باز هم می‌گوییم انفاق به کودک واجب است یعنی عقل و عقلا می‌گوید باید این کودک اداره شود و همان طور که نفوذ تصرف و ولایت دارد، یک وظیفه عام و جدی هم دارد و آن این است که به شئون کودک متناسب با عرف قیام کند و این دو قاعده به عنوان قواعد مهم فقه التربیه است که در این صورت ولایت پدر و خانواده و این که در قبال تربیت او وظیفه دارد و «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» تحریم/۶ و «لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ» بقره/۲۳۳ و ... همه بخشی از این قاعده عقلی و عقلایی می‌شوند که شرع هم آن را تأیید کرده است. این دو بحث یعنی ولایت عامه و تکلیف عامه چیزی است که ما باید در اول تربیت خانوادگی به آن پردازیم و فروعاتی در ذیل این دو قاعده عامه داریم که جلسه آینده عرض خواهیم کرد.